

عبدالعظیم یمینی

شعر چیست

ملازمه نظم و زیبایی و هنر

بدنبال ارائه سه نمونه از بهترین نثر و بهترین نظم و بهترین شعر در شماره قبل، یادآوری این نکته مخصوصاً در مورد شعر فارسی ضروری است که این زیبایی و عمق و یک پارچگی در اشعار نظامی و حافظ و یکی دوفرد دیگر از ستارگان درخشنده آسمان ادب فارسی دیده میشود علاوه بر اینکه نماینده نبوغ و قدرت شگرف فکری و خلاقیت ذهنی گویندگان آن است معرف قدمت و غنای زبان فارسی نیز هست زیرا معمولاً زبانی که برای بیان مجردات ذهنی و کیفیات نفسانی غنی تر باشد شعر در آن زبان عمیق تر و لطیف تر و پر مایه تر است و به همین دلیل بطوریکه گفته شد ملت‌هایی که قدیم ترند معمولاً ادبیات غنی‌تری دارند زیرا قرن‌ها پراستیک لفظی و تمرین در زمینه انتقال معانی و مفاهیم ظرائف و دقایق در آن زبان‌ها بوجود آورده که میتوانند دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین امور مجرد را توجیه و بیان نمایند و این خاصیت غالباً در زبان‌های ملل نوحاسته نیست.

با این ترتیب می‌بینیم که شعر (در مقام مقایسه با نظم) نظمی است متکامل که با مایه‌گیری از امور احساسی و عاطفی با وج رقت و لطافت رسیده و نظم (در مقام مقایسه با نثر) نثری است تکامل یافته که ضمن انجام وظیفه اصلی و حفظ علت موجه خود از بهترین و خوش آهنگترین کلمات بعنوان وزن و قافیه بهره برداری میکند.

نثر و نظم و شعر ترتیب عوامل انتقال اندیشه و ادا کننده که در مسیر طولانی (حرکت از مبدأ زبری و ناهمواری و ناهماهنگی بسوی مقصد نرمی و همواری و هماهنگی) در مراحل خاصی که مقتضی میزان تکامل قوای دماغی و عقلی بشر و متناسب با چگونگی پیشرفت زبان و ادبیات ملل مختلف است طلوع و تجلی می نمایند.

در شعر نظم هست و در نظم وزن و قافیه بنابراین وجود وزن و قافیه در شعر امر ذاتی و طبیعی است نه يك موضوع عارضی و مصنوعی و از این حیث درست مانند متأثر بودن يك مولود از مختصات ارثی والد به تبعیت از مقررات وراثت است که امری کاملاً طبیعی تلقی میشود ولی این گفته بدان معنی نیست که شاعر در بیان اندیشه خود اسیر وزن و قافیه است شاعر واقعی برای انتقال احساس و اندیشه خود بصورت شعر نه تنها اسیر وزن و قافیه نیست بلکه وزن و قافیه و حتی صنایع دقیق شعری (که بطوریکه گفته شد بهیچوجه برای شعر ضروری و ذاتی نیستند) اسیر و خدمتگزار شاعر واقعی بشمار میروند بهمین جهت است که در اشعار بزرگان سخن فارسی مانند سعدی و نظامی و خاقانی و پیش از همه در اشعار حافظ بایبائی بر میخوریم که دقیق ترین نکات احساسی و عاطفی در زیباترین عبارات موزون و مقفی توأم با جالبترین صنایع شعری آن چنان روان و سلیس بیان شده که خواننده خیال میکند این کلمات تصادفاً پهلوی هم چیده شده اند. با این ترتیب مسی بینیم که نه زیبایی در شعر مولود وزن قافیه است و نه شاعر واقعی اسیر وزن و قافیه بلکه خود وزن و قافیه مولود قریحه زیبا ساز و طبیعت زیبا پسند بشر است و این خاصیت قریحه متکامل انسان است که در کار قالب سازی سیاله ذهن آدمی راه تکامل پیموده و از طرین نثر ساده به نثر زیبا و هنرمندانه و سپس به نظم و در مرحله کمال خود به شعر بعنوان بهترین قالب جوهره

مذاب ذهن و تفکرات شاعرانه دست یافته و بظرفیت و جوانب این قالب تحت عنوان (وزن و قافیه) زیبایی و هماهنگی بخشیده است .

بنابراین آنچه باید در این مقام مطرح و مطالعه شود ضرورت وزن و قافیه در نظم و شعر نیست بلکه مطالعه در ضرورت نظم و هماهنگی در هنر و زیبایی است زیرا آنکه ضرورت وزن و قافیه را در شعر نپذیرد در حقیقت ضرورت نظم و هماهنگی را در هنر و زیبایی نمی پذیرد. یاد دارم موقعی که عبارت (صنایع مستظرفه) مبدل به (هنرهای زیبا) شد این کار مورد انتقاد و اعتراض عده ای نکته سنج و باریک بین قرار گرفت و می گفتند هنر زیباست و زیبایی برای هنر ذاتی است اثر نازیبا اصولاً اثر هنری نیست بنابراین عبارت (هنرهای زیبا) عبارت نادرستی است . آن عبارت و این نظر انتقادی هنوز در دو موجود و پابرجاست با توجه باینکه هم اصالت هنر در نظم و هماهنگی است و هم اصالت زیبایی طبعاً باید میان نظم و زیبایی همان رابطه موجود باشد که میان نظم و هنر اعم از اینکه نظم در زیبایی تا حد نظم در هنر محسوس و چشم گیر باشد یا نباشد .

این نظر که نظم در هنریکی از تجلیات نظم کلی در طبیعت و یابکی از عناصر متحده آنست بآسانی قابل توجه نیست در حالی که هر یک از این دو نظم بطور جداگانه بآسانی قابل درک است، ما آثار یک نظم کامل را در طبیعت می بینیم. خورشید همیشه از مشرق طلوع میکند فصول چهارگانه بانظم و ترتیب خاصی متناوباً فرامیرسند. ماه همیشه مدار خاص خود را میپیماید گالیله و نیوتون و لاولا و از به وجود رابطه ثابت و منظمی رامیان کیفیات متغیر عناصر طبیعت کشف کردند و اگر قبل از تحقیق و اکتشاف، این نظامات واقعیت نداشت هیچ یک از پژوهش های علمی بشر به نتیجه نمیرسید زیرا تحقیقات علمی با اتکاء به نظم معقول در سازمان طبیعت شروع میشود و پیشرفت علوم نشان داده است که این اتکاء و اعتقاد یاوه و خرافه

نیست. مثلاً اگر حرکت کره ماه در مدار خود منظماً و دقیقاً قابل محاسبه نبود قطعاً بمدد محاسبات علمی پیاده شدن در آن باموفقیت روبرو نمیشد.

با وجود این همه شواهد و آثار وجود و حتی ضرورت نظم در جهان و طبیعت بارها از طرف متفکران بزرگ جهان مورد تردید قرار گرفته است.

ایمانوئل کانت که بعقیده برتراند راسل از بزرگترین فلاسفه اروپاست عقیده دارد:

ذهن انسانی عامل فعالی است که هر چه و مرج و اغتشاش را به نظم و ترتیب تبدیل میکند و میگوید:

جهان بخودی خود منظم نیست بلکه باین دلیل منظم است که فکری که آن را درک میکند طالب نظم است و پس از درک جهان چنان مدرکات خود را طبقه بندی میکند که منظم می نماید.

در جواب کانت میتوان گفت: اولاً نظم جهان (نتیجه) ذهنی یک (قضیه منطقی) نیست که از ترتیب و تنظیم (موضوع) و (محمول) و (رابطه) بدست آمده باشد بلکه پدیده ایست کاملاً واقعی و خارجی که قبل از وجود آمدن انسان و تکوین عقل و تنظیم مقررات تفکر منطقی وجود داشته و پس از انقراض نوع بشر در کره زمین و انهدام این کره وجود خواهد داشت. و حتی ایجاد و انهدام کره زمین نیز ناشی از همان نظم طبیعی جهان است.

نسل بشر اعم از اینکه موجود باشد یا معدوم متصور شود طلوع و غروب خورشید و حرکات سیارات و قوه ثقل و سرعت سیر نور و سایر نظامات دقیق طبیعت موجودند و موجود بوده اند و آنچه که کانت (طبقه بندی تجارب و نظم سازی) می نامد در حقیقت (کشف نظامات) است نه (ایجاد و ابداع نظامات).

ثانیاً بهیچوجه مسلم نیست که تغییر در مواضع مفاهیم و عبارات تغییری در

ماهیت قضیه ایجاد کند زیرا بهمان ترتیب که میتوانیم از قول کانت بگوئیم :
(جهان باین دلیل منظم است که فکری که آن را درک میکند طالب نظم
است) .

میتوانیم از قول متفکر دیگر بگوئیم :

فکر انسان مخلوق نظم و ترتیب است نه خالق آن زیرا انسان مخلوق
سازمان طبیعت و جهان است و سازمان طبیعت و جهان بدلائل علمی و ریاضی
منظم است .

و ذهن انسانی باین دلیل طالب نظم است که جهانی که ذهن محاط در اوست
و طبیعتی که خالق ذهن انسان است منظم است .

استثناء کردن انسان بعنوان موجودی که میتواند بعدد ذهن نظم آفرینی
کند بحل مسأله کمک نمیکند زیرا ما از طریق درک واقعیت نظم و تمیز آن از
بی نظمی به ذهن نظم سازی رسیم و چون اصالت و واقعیت نظم در سازمان طبیعت
غیر قابل انکار است طبعاً از طریق درک واقعیت نظم جهان و تعلیل آن نیز میتوانیم
به نتیجه مشابه برسیم .

بهر حال تمام دلائل و براهینی که برای اثبات نظر اول اقامه میشود برای
نظر دوم نیز قابل ارائه و اقامه است .

بنظر میرسد اصول و قوانین طبیعت را با اصول و قوانین انسانی یکسان و یا بقول
کانت (متحد) دانستن مبتنی بر واقع بینی نباشد زیرا دسته اول مولود اکتشافند
و دسته دوم معلول حاجات بشر و محصول ابداع و اختراع .

قوانین طبیعی قبل از کشف آن بوسیله بشر نیز وجود داشته اند ولی قوانین
انسانی قبل از احساس حاجت وجود نداشته اند و چون هنر از رهگذر تلطیف صنعت
که آن نیز بنوبه خود مولود حاجت بشر بوده است بدست آمده طبعاً نظم در هنر

نظمی موخر بر حیات انسانی است نه مانند نظم در طبیعت مقدم بر آن و با این ترتیب اگر گفته شود که نظم در هنر مانند همه نظامات و مقررات مولود حاجات بشر قبل از بشر موجود نبوده و بهمین جهت با مقررات و نظامات طبیعی اتحاد و ارتباطی ندارد حرف بیهوده‌ای نیست .

بهر تقدیر اعم از اینکه در طبیعت معتقد بوجود نظم باشیم یا نه و نظم در هنر مولود یا متحد نظم جهانی (۱) باشد یا خیر وجود رابطه میان نظم و هنر مورد انکار هیچ يك از متفکران نیست و تقریباً همه صاحب نظران اصالت هنر را در نظم و هماهنگی دانسته و رعایت آن را از مظاهر زیبایی و از مختصات هنر شناخته‌اند و همه اعتراف دارند که نظم و هماهنگی سهولت در اعماق روح نفوذ میکند و انسان بهمان آسانی که شعر را بحافظه می‌سپارد نمیتواند نثر را در حافظه ضبط کند. با این ترتیب این مسأله با آسانی قابل توجیه و قابل فهم است که وزن و قافیه یا هر چیزی که بتواند جانشین این دو شود لازمه ایجاد نظم و هماهنگی و زیباسازی عامل انتقال مفاهیم میباشد و تا مرحله‌ای که بهره برداری از آن جنبه نقض غرض بخود نگیرد و «هدف» (انتقال مفاهیم ذهنی) را تحت تأثیر «وسيله» (زیبا سازی کلمات و عبارات) قرار ندهد طبعاً در این مسیر پیش میرود و چون گرایش در این مسیر بشهادت آنچه که تا کنون گفته شد يك امر طبیعی و ملایم طبیعت بشر و ملازم با مقتضیات قوای دماغی و عقلی انسان است طبعاً منحصر به محدوده جغرافیائی خاصی نیست و در همه جوامع بشری در همه زمینه‌های حیات اجتماعی از جمله خط و زبان و ادبیات و عناصر منتقل کننده اندیشه و احساس این مسیر طی شده و بهمین دلیل است که تقریباً در همه زبانهای موجود عالم وزن و قافیه در شعر مرعی و مورد توجه بوده است .

در این جا يك سؤال مطرح میشود و آن سؤال اینست .

مگروزن و قافیه در شعر از ملتی به ملت دیگر و از زبانی به زبان دیگر رسوخ و رخنه نمیکند؟ مگر ادبیات ملل از یکدیگر متأثر نمیشوند؟ اگر از هم متأثر میشوند و درهم اثر میگذارند چه ضرورت دارد وجود وزن و قافیه و اصولاً وجود ضوابط مربوط به تلطیف و تزئین و زیبا سازی عامل انتقال مفاهیم را تابع يك اصل کلی و جلوه‌ای از تمایل طبیعی بشر در کار زیبا سازی همه عوامل سازنده حیات فردی و اجتماعی او بدانیم؟

(ادامه دارد)

قبل از ظهور زردشت در اوائل هزاره اول قبل از میلاد یعنی پیش از آوردن اوستا و تأسیس کیش مزدیسنی و قبل از تشکیل سلطنت (ماد) در نزد بومیان غیر آریائی ایران دینی معمول و مجری بوده است که از آن بآئین مغان تعریف کرده‌اند. کلمه مغ (مگوش) بزبان فرس قدیم، (مگاو) در اوستا در تلو کلام فقط در یکجا ذکر شده و آنرا بمعنی خادم و چاکر استعمال کرده است و از اینجا معلوم میشود که بعد از غلبه آریان‌های شمالی مهاجم ساکنین اصلی بومی را مانند دیگر ممالک که مورد حمله و هجوم آریان‌ها شدند، مسخر خود کرده و آنها را بفرمانداری و چاکری خود گماشته بودند. ظاهرأ مغها مانند عیلامیها از سکنه قدیم ایران بوده‌اند و بهیچیک از دونژاد آریائی و سامی تعلق و بستگی نداشته‌اند. بظن قوی آنان با سکنه قدیم هند در اویدیان ظاهرأ از یک نژاد میباشند.

(تاریخ ادیان)